

سواد رقم عباس میرزا نایب السلطنه

بمیرزا محمدعلی آشتیانی

این نامه که اصل آن بتاريخ شوال ۱۲۳۸ قمری بخط و انشاء مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی بوده محتوی دستورهائی است که قائم مقام از جانب نایب السلطنه بمیرزا محمدعلی مستوفی آشتیانی مأمور فوق العاده ایران در ارزنة الروم میدهد و این مأموریت متعاقب جنگهای ایران و عثمانی (۱۳۲۳-۱۲۳۸) و شکست سخت سپاهیان عثمانی و تقاضای مصالحه آن دولت از ایران صورت گرفته بوده است. میرزا محمدعلی آشتیانی متخلص بمایل از مستوفیان مخصوص نایب السلطنه و از اجلة منشیان و از شعرای با ذوق عهد اوست و در دیوان او ست وزارت جنگ داشته و او پسر میرزا کاظم و عم میرزا حسن مستوفی الممالک اول است و میرزا حسن پدر میرزا یوسف مستوفی الممالک ثانی صدر اعظم ناصرالدین شاه و جد مرحوم میرزا حسن خان مستوفی الممالک ثالث از بزرگترین رجال دوره مشروطه است.

میرزا محمدعلی که در حدود شوال ۱۲۳۸ مأمور بستن عهدنامه صلح با دولت عثمانی شده بود بالاخره در محل ارزنة الروم با محمد امین رؤف پاشا سر عسکر و نماینده عثمانی عهد نامه ای بر اساس عهدنامه سال ۱۱۶۰ که بین نادرشاه و عثمانی بسته شده بود با پاره ای تغییرات منعقد ساخت و این معاهده که بمعاهده اول ارزنة الروم موسوم است در یکشنبه نوزدهم ذی القعدة ۱۲۳۸ قمری تحت هفت ماده در طهران بامضا رسید.

مراسله ذیل که سواد آن در جزء منشآت قائم مقام نیز بطبع رسیده یکی از شاهکارهای منشیانه آن نویسنده بزرگ و نماینده کمال زیرکی او در امور سیاسی است ما مخصوصاً آنرا در اینجا با پاره ای توضیحات نقل کردیم تا مردم عصر ما بدانند که در صد و چند سال پیش از این که «دیپلوماسی» جدید در میان ما هنوز معمول نشده بود بزرگان ما در باب مصالح ملکی چگونه فکر میکردند و با چه احتیاط و مهارت عمل مینموده اند. رحم الله معشر الماضین

«عالیجاه مقرب الخاقان میرزا محمدعلی بداند که تعریف و توصیف چند که از سر عسکر ارزنة الروم در ضمن شروع مرسله نوشته بود بنظر ما رسید و اگر سرعسکر که از دولت عثمانی وکیل مصالحه است دانا و عارف و واقف است چنان نیست که وکیل که ما از این دولت فرستاده باشیم نادان و جاهل و غافل باشد، آن عالیجاه که او را بآن شدت عالم بآداب مناظره و استاد در فنون محاوره دیده و دانسته است این مطلب را نیز بداند که اگر ما پایه آن عالیجاه را دون پایه او میدیدیم و بهتر و برتر نمیدانستیم با وکالت مطلقه در مقابل او نمیفرستادیم، دیگر آن عالیجاه نوشته است که سرعسکر بهره چه مأذون است ناطق است و از هر چه مأذون نیست ساکت ما تصدیق عرض آن عالیجاه را در این باب می‌کنیم لکن در نظر آن عالیجاه البته هست که یرملوف با آنکه اختیارنامه طالش و قراباغ را در بغل داشت چون از صدر چندان مبالغه و اصرار نشد و قائم مقام بجنگجویی متمم و برکنار شد همین سخن را اشد بر این تحویل داد و هیچ چیز دیگر نداد و مراجعت نمود و هر نوکری که از دولتی مأمور چنین خدمتی شود رسم و قاعده این است که همین طور حرف بزند و غیر این نگوید و نکند، آن عالیجاه هم باید بهمین سیاق خود را بسر عسکر بشناساند لکن در واقع و نفس الامر خود را بهره چیز که خیر و صلاح دولت قاهره است مأذون و مختار داند، و اینکه آن عالیجاه نوشته بود که رجال عثمانی مردم فارغ البال بی شغل و بی‌کارند و بتأنی و تأمل تربیت میشوند و در مکالمات دولتها استادی بهم میرسانند راست است و فی الحقیقه

۱ - اشاره است بسفارت سرتیپ آلکساندر یرملوف Général Alexandre Yermoloff فرمانده کل قوای روسیه در قفقازیه که در سال ۱۲۳۲ بعنوان سفارت فوق العاده بایران آمد و بجاس میرزا و فتح‌المشاه برای تهیه زمينه اتحاد ایران با روسیه بر ضد عثمانی یا بیطرف نگاه داشتن ایران و فتح خوارزم و تعیین حدود طالش پیشنهاد هائی کرد و چون فتح‌المشاه تعیین تکلیف حدود طالش راموکول بندا کره یرملوف با عباس میرزا نمود و عباس میرزا و وزیر او قائم مقام اول در این کار از طهران تئوتی نشدند و خوانین طالش و علمای یغبر هم بسازش با روسیه راضی نبودند و در پی انتقام میکوشیدند یرملوف از سازش با ایران مأیوس شد و بتفلیس برگشت.

نوکرهاى این دولت هزارکار و گرفتاری دارند و اینطور وسعتها و فرصتها در دولت مملکت ایران میسر نشده و لکن منکر این مطلب نمیتوان بود که هر که درکارتر است پرکارتر است و هر که بیکارتر است بی‌کاره‌تر جناب اقدس الهی جریزه و کیاستی درخلق اینجا آفریده که از تائی و آرام و تعلم و تعلیم آنها هزار بار بهتر و با نفع‌تر است،

من راقب الناس لم یظفر بحاجته و فاز بالطیبات الفاتک اللهب

دیگر اینکه نوشته بود که این‌کار کار خطیری است و مزید دقت و اهتمام در آن ضرور است معلوم است که هرگاه ما پیر اعتنا بشأن این کار نداشتیم لازم نبود که مثل آن عالیجاه کسی را بفرستیم و ممکن بود که هیچ آدم نفرستیم و بتوسط خارج انگلیس و ایلچی متوقف اسلامبول همین خواهشی که بالفعل سر عسکر در باب حدود قدیمه میکند امضا بداریم و مصالحه نامه مضبوط با همین قیود و عهد و شروط که در عهدنامه نادری مسطور و مذکور است بدهیم و بگیریم چرا که دولت عثمانی بفضل و عنایت ربانی هوس ملک ستانی ندارند و همینکه ما هم این هوس را در ملک آنها نکنیم سهل است که از آب خانقین و خاک مریوان تا کوه حلوان و تا پشت دیوار شهر سلماس هرچه در دست داریم همه را بدهیم منت ما را میدارند و فوز عظیم میدانند و حاجت زحمت هیچ سفیر و موقوف باستعمال هیچ فکر و تدبیر نیست لکن آن عالیجاه را از جرگ کل چاکران برای این کار انتخاب و اختیار کردیم که خود از ظاهر و باطن کارها آگاه و خبردار است و عدد سپاه و مقدار استعداد و وضع ولایت و گنجایش بضاعت ما را بتحقیق میداند و امداد سرکار اقدس سلطانی و قشون عراقی و ولایتی و انعامی که در امثال این اوقات از دربار فلک مدار میشود و سیورسانی که از خوی و ابروان بمصرف سپاه باید برسد حسب‌الواقع استحضار کلی دارد و از دو سفری که در دو سال سابق بان طرف کرده‌ایم میزان کار و معیار قیاسی در دست آن عالیجاه هست و در این مدت که وارد ارزنة الروم شده بفرط دراست و کیاست فهمیده خواهد بود که اوضاع امر آل عثمان درین سال و درین حال برچه منوال است و علاوه طایفه روم با ولایة آن مرز و بوم در چه قلب و قدم میباشند و سپاه و استعداد و کومک و امداد و سواره اگراد آنها تا چه

قدر مجتمع و موجود میتواند شد و در انبار و ذخیره و غلیق و جیره وسعت دارند یا بتنگی میگذرانند و اضطراب و انقلابی در رعیت و ولایت هست یا نیست و احتیاس و احتسابی از عزیمت ما و هزیمت خود دارند و یانه و پاشایان اطراف و آقایان اکراد وحشت و دهشتی از ملاقات سرعسکر بهم رسانده اند یا مطمئن و خاطر جمع هستند بالجمله باید آن عالیجاه اوضاع اینجا و آنجا را بنظر دقت ملاحظه کند و مصلحت دولت قاهره را از آن میانه استخراج و استنباط نماید و از فکر عواقب امور غفلت نکند و حالا که آن عالیجاه کاری دیگر و گرفتاری دیگر ندارد و کیاست ایرانی را با فراغت عثمانی جمع کرده هم واحد دارد و در يك فن تشیع و تمرن میکند بعد از تقدیم این ملاحظات که باین شرح و تفصیل مرقوم و معلوم داشتیم هر نوع کم و زیادی که در تشخیص حدود و تفصیل عهود صلاح داند مأذون است که بکند و لازم است که هر چه میکند بقرطجرات و بلندی همت بکند و اظهار تردید و تشکیک را در اثنای مهم خطیره قبیح و رکیک داند و بجای تشویش و تشکیک توکل و توکل بهم رساند تا امداد غیبی در رسد و کارهای بسته گشایش یابد.

من راقب الناس مات هما و فاز باللئنة الجینور

امنای دو دولت بزرگ و سپاه و رعیت دو مملکت عظیم چشم و گوش و دل و هوش خود را بکاری که بالفعل در عهده آن عالیجاه و رؤف پاشاست داده شب و روز در انتظارند و دولتهای خارجه از هر طرف و در هر گذر عیون و ابصار دارند و هر قلمی که در این کار نوشته شود و هر قدمی که در این راه گذاشته گردد برای ممالک خطیره و خلیای کثیره در عاجل و آجل موهم حالتین خیر و شر و حیثیتین نفع و ضرر میباشد و تا کسی بخدا نزدیک نشود و مثل مو باریک نشود محال است که در مضار حریف یا نخورد و کار خود را از پیش ببرد، هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست، در بحر عمان سفر کردن و از موج طوفان حذر نمودن با هم نمیسازد باید با کمال جرأت اقدام کرد و با علو همت اتمام نمود و در هر حال بفضل خدا و باطن پادشاه لاقی مستظهر بود و کار را بهر جا که قرار گیرد گذرانند. دیگر در باب شهر زور و زهاب که ما این همه

تفصیل را در ملفوفه علیحده داده ایم باین جهت است که هر چند متابعت نادر و شاه طهماسب نقص دولت قاهره نیست و راه بحث بر ما نمیشود لکن این مطلب را در کل عراق عرب و عجم و مصر و شام و فارس و خراسان و آذربایجان معدودی از خواص و فضلاء بعضی از قصه خوانها و تاریخ دانها میدانند، سایر خلق این چیزها را نمیدانند و نمی فهمند همینقدر در السنه و افواه مذکور و مشهور و در قلوب و اذهان ثابت و نقش پذیر میشود که این ولایت و ایل را تا شاهنشاه فلک بارگاه بحر حوم شاهزاده ۱ گذاشته بود نگاه داشت سهل است که اگر مانده بود بغداد را هم میگرفت و تا بما سپردند شش ماه نکشید که از دست دادیم سهل است که زهاب هم بر روی آن رفت. بر آن عالیجاه معلوم است که ما همیشه همه جا صلاح کل را منظور میکنیم نه صلاح خود را لکن ارباب تنگ و نام از هیچ چیز نباید برسند مگر از زبان زبان عوام و ما اگر از این يك فقره احتیاط کنیم تنگ ما نخواهد بود.

جراحات السنان لها التیام ولا یلتام ما جرح اللسان

زهاب را که بخصوصه قبله عالم و عالیان رخصت نداده، در باب ایل بابان و ولایت شهر زور و کوی و حریر اگر خدای نخواستہ دست آن عالیجاه از دامن هر چاره و گریز کوتاه شود تا این حد هم افزن و اجازت میدهیم که الفاظ مبهمه و فقرات ذو احتمالین در فصلی که موقع ذکر این مطلب است بزور میرزائی و قوه انشائی بکنجانند که راه سخن برای ما باقی بماند و این تصرف و تسلطی که حالا داریم سلب نشود و از روی عهدنامه بحث بر ما وارد نیاید و این آخر الدواء و آخر العلاج است و معلوم است که هرگاه طورهای دیگر انشاء الله تعالی از پیش برود البته البته بهتر و خوبتر و باشکوه تر خواهد بود و همچنین جاهاست که از دست دبیر و خامه تدبیر زیاده از هزار نیزه و شمشیر توقع خدمت میتوان داشت، تحریراً فی شهر شوال المکرم سنه ۱۲۳۸.

۱- یعنی محمد علی میرزا دولتشاه پسر بزرگتر فتحعلیشاه که سر حیدر عراقین و والی کرمانشاه و کردستان بود و در ضمن همین جنگها در شب پنجم ۲۶ صفر ۱۲۳۷ در راه بغداد بمرض و باقوت کرد.